



قصه‌ی  
زنجبیل و ترشی



# قصه‌ی زنجبیل و ترشی

نویسنده و تصویرگر:  
بئاتریکس پاتر



نسترنما  
تهران  
۱۳۹۵

Beatrix Potter (1866-1943)  
*The Tale of Ginger and Pickles*  
First published by Frederick Warne, 1909  
New reproductions, 2002

با صمیمانه‌ترین احترامات، تقدیم می‌شود به  
**آقای جان تیلور پیر**  
که «فکر می‌کند می‌تواند نقش  
یک موش زمستان‌خواب را بازی کند!»  
(سه سال است که توی رختخواب افتاده  
و هرگز هم آه و ناله نکرده است!)



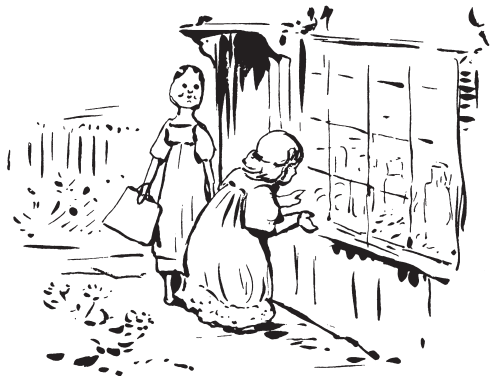
### قصه‌ی زنجبیل و ترشی

نویسنده و تصویرگر	بنائریس پاتر
مترجم	علیرضا اسماعیل پور
+	
چاپ اول	تابستان ۱۳۹۵
تیراژ	۲۰۰۰ نسخه
+	
مدیر هنری	حسین سجادی
صفحه‌آرایی و آماده‌سازی تصاویر	پویا دارابی
لینتوگرافی	آرمانسا
چاپ متن و جلد	صنوبر
صحافی	سپیدار

شایک ۰۲۶۸-۲۵۹-۹۶۴-۹۷۸  
شماره‌ی کتابشناسی ملی: ۴۱۰۰۱۲۸  
همه‌ی حقوق برای ناشر محفوظ است.



تهران، خیابان انقلاب، روبه‌روی سینما سپیده، شماره‌ی ۱۱۷۶، واحد ۴  
تلفن و دورنگار: ۰۲۶۸ ۹۵ ۶۶  
[www.nashremahi.com](http://www.nashremahi.com)



روزی روزگاری مغازه‌ای روستایی بود که اسمش را  
بالای ویتترین نوشته بودند: «زنجبیل و ترشی».  
این مغازه‌ی ریزه‌میزه اندازه‌ی عروسک‌ها بود  
و عروسک‌هایی مثل لوسیندا و جین آشبز همیشه  
خوراکی‌هایشان را از آن می‌خریدند.



پیشخان مغازه همقد خرگوش‌ها بود. زنجبیل و ترشی دستمال‌های قرمز خالداری می‌فروختند که قیمتشان دو پنی هم نمی‌شد.

شکر و انقیه و گالش هم می‌فروختند.

در واقع گرچه مغازه‌ی کوچکی بود، تقریباً همه‌چیز در آن پیدا می‌شد، مثل بند کفش، سنجاق‌سر و گوشت دنده - البته به‌جز چیزهایی که آدم ممکن است یک‌دفعه به آنها نیاز پیدا کند.

مغازه را زنجبیل و ترشی می‌چرخاندند. زنجبیل یک گریه‌ی نر زردرنگ بود و ترشی هم یک سگ شکاری.

خرگوش‌ها یک‌کمی از ترشی می‌ترسیدند.

مشتری پروپاقرص مغازه موش‌ها بودند - البته  
آنها هم قدری از زنجبیل می‌ترسیدند.  
زنجبیل معمولاً از ترشی می‌خواست که کار  
موش‌ها را راه بیندازد، چون به قول خودش موش‌ها  
دهنش را آب می‌اندازند.  
می‌گفت: «راستش نمی‌توانم دست روی دست  
بگذارم و تماشا کنم که آنها بسته‌های کوچکشان را  
می‌گیرند و از در مغازه می‌روند بیرون.»

